

گزید و برادر خود ابوطاهر را به جای خود رد بصره نهاد. چون در این سال شرفالدوله به اهواز رفت ابوالحسین را بخواند و او را وعده‌های نیک داد و گفت که او را بر قلمرو خود ابقا خواهد کرد و اینک به عراق می‌رود. این امر بر ابوالحسین گران آمد و سپاه تجهیز کرد تا از خود دفاع نماید، آن‌گاه شتابان به ارجان رفت و آنجا را تسخیر کرد، سپس رامهرمز را بگرفت، ولی سپاهیان بر او بشوریدند. و به نام شرفالدوله شعار دادند. ابوالحسین نیز نزد عمش فخرالدوله به ری گریخت. فخرالدوله او را در ری فرود آورد و وعده یاری‌اش داد. ولی فخرالدوله در کار او تأخیری کرد چنان‌که در اصفهان باز به شرفالدوله گروید و به نام او دعوت کرد. لشکریانی که در اصفهان بودند او را بگرفتند و نزد فخرالدوله به ری فرستادند. فخرالدوله به زندانش فرستاد تا آن‌گاه که بیماری‌اش شدت یافت و کسی را فرستاد و او را در زندان به قتل رسانید.

چون ابوالحسین از اهواز بگریخت، شرفالدوله به اهواز آمد و از آنجا یکی از سرداران خود را به بصره فرستاد و بصره را بگرفت و برادر خود ابوطاهر را دربند کشید. صمصام‌الدوله نزد او کس فرستاد و چنان مصالحه کرد که به نام او در بغداد خطبه بخوانند. از سوی خلیفه الطائع‌لله نیز برایش خلعت و القاب فرستاده شد. از جانب صمصام‌الدوله نیز کسی آمد تا شرایط پیمان به جای آرد. شریف‌ابوالحسن محمدبن عمر الکوفی نیز با او بود. او را برانگیخت که به بغداد رود. در خلال این احوال نامه‌هایی از سرداران لشکر بغداد بر رسید که همه اظهار فرمانبرداری کرده بودند. مردم واسط نیز پیام آشتی فرستادند. ولی او نپذیرفت و به آن شهر لشکر کشید و آن را به جنگ تصرف کرد. صمصام‌الدوله برادر خود ابونصر را که محبوس بود آزاد کرد و نزد شرفالدوله فرستاد تا عطوفت او را برانگیزد ولی شرفالدوله به او نپرداخت. سپاهیان صمصام‌الدوله بر او بشوریدند. صمصام‌الدوله با اصحاب خود به مشاورت نشست تا خود را به اطاعت شرفالدوله درآورد ولی آنان او را از این کار نهی کردند. بعضی گفتند که ما از عکبرا می‌رویم و اگر در آنجا حادثه‌ای نابیوسان پیش نیامد به موصل خواهیم رفت. دیگران گفتند که به قصد فخرالدوله راهی اصفهان می‌شویم آن‌گاه راه کج کرده به فارس می‌رویم و خزاین و ذخایر شرفالدوله را تصاحب می‌کنیم شاید این امر سبب مصالحه گردد. ولی صمصام‌الدوله هیچ یک از این نظرها را نپذیرفت.

صمصام‌الدوله سوار شده با جمعی از خواص خود نزد برادرش شرفالدوله آمد.

شرف‌الدوله نخست او را به گرمی پذیرا شد. سپس فرمان داد او را بگیرند و دربند کنند و راهی بغداد شد. در ماه رمضان سال ۳۷۶ به بغداد درآمد. و صمصام‌الدوله همچنان دربند او بود. مدت حکومت صمصام‌الدوله در عراق چهار سال بود.

اخبار شرف‌الدوله در بغداد با لشکر و وزرایش

چون شرف‌الدوله به بغداد آمد سپاه دیلم با سازوبرگ بسیار با او بود. شمار سپاهیان از دیلم پانزده هزار تن بود و حال آنکه شمار ترکان از سه هزار بیشتر نبود. دیلم‌ها به پشتگرمی کثرت افراد خود به حق ترکان تجاوز می نمودند و این کشمکش از همان آغاز ورودشان به بغداد آشکار شد. دیلم‌ها بر آن شدند که صمصام‌الدوله را از حبس برهانند و بار دیگر به پادشاهی نشانند. چون شرف‌الدوله این زمزمه بشنید بیمناک شده فرمان داد تا کسانی بر او موکل شوند که هرگاه دیلم دست به چنین کاری زد آن موکلان او را بکشند. روزی ترکان بر دیلم‌ها حمله آوردند و خلق کثیری از ایشان را کشتند. دیلم‌ها دو گروه شدند گروهی به شرف‌الدوله پناه بردند و گروهی از نزد او برفتند. روز دیگر شرف‌الدوله وارد بغداد شد. خلیفه الطائع‌لله او را به گرمی پذیرفت و سلامتش را تهنیت گفت. آن‌گاه میان آن دو طایفه آشتی افکند و همه را به رعایت آن سوگند داد. آن‌گاه صمصام‌الدوله را به فارس بردند و در قلعه‌ای در آن ناحیه زندانی کردند. نحریر خادم اشارت به قتل او کرد ولی هیچ کس تن بدان نداد. در سال ۳۷۹ شرف‌الدوله سخت بیمار شد، چنان‌که مشرف به مرگ گردید. نحریر خادم به کشتن یا کورکردن صمصام‌الدوله اصرار می ورزید. شرف‌الدوله برای انجام یکی از این دو امر کس فرستاد. [هنوز این مرد به فارس نرسیده بود که شرف‌الدوله بمرد] چون به فارس آمد با ابوالقاسم علاءبن حسن مشورت کرد و رأی داد که چشمانش رامیل کشد، و او چنان کرد. صمصام‌الدوله همواره می گفت کسی جز علاء مرا نابینا نساخت زیرا حکم سلطانی را اجرا کرد که مرده بود.

چون شرف‌الدوله از این امور پرداخت به تنظیم امور کشوری روی آورد. املاک شریف محمدبن عمر الکوفی را که در هر سال دوهزار هزار و پانصد هزار (دو میلیون و پانصد هزار) درهم درآمد آن بود و نیز املاک نقیب ابواحمد پدر شریف‌الرضی را به ایشان بازگردانید. و وزیر خود محمدبن فسانجس را به زندان کرد و ابومنصور صالحان^۱

۱. متن: ابومنصور الصحاح

را از زندان آزاد نمود و وزارت داد.

قراتکین در دخالت در امور دولت پای از حد خود بیرون می نهاد. شرف الدوله چنان دید که او را به سوئی فرستد. از بدر بن حسنویه به سبب گرایش به عمش فخرالدوله کینه به دل داشت. قراتکین را در سال ۳۷۷ با لشکری به گوشمال او فرستاد. پدر در حوالی قرمیسین با قراتکین مصاف داد. نخست قراتکین بر او پیروز گردید. و بدر بگریخت. قراتکین که می پنداشت بدر دیگر باز نمی گردد فرمان داد که سپاهیان از اسب فرود آیند و بیارمند، به ناگاه بدر حمله ای سخت کرد و بسیاری را بکشت. قراتکین خود با اندکی بگریخت تا به جسر نهر روان رسید. فراریان بازگشتند و او به بغداد آمد. بدر بر سراسر اعمال جیل مستولی گردید.

چون قراتکین به بغداد آمد لشکریان را برانگیخت که بر وزیر، ابومنصور بن صالحان شورش کنند. شرف الدوله میان آن دو آشتی داد ولی این حيله ای بیش نبود. پس از چند روز او را با جماعتی از یارانش بگرفت و اموالشان را مصادره نمود. لشکریان به خاطر او در بانگ و خروش آمدند. شرف الدوله او را بکشت و طغان حاجب را بر آنان ریاست داد. شرف الدوله در سال ۳۷۸ شکر خادم را بگرفت. این شکر از خواص پدرش عضدالدوله بود. او از ایام پدر به سبب سعایت های او کینه اش را به دل گرفته بود. از جمله کارهای شکر که سبب ملامت شرف الدوله شده بود، یکی آن بود که در ایام پدرش عضدالدوله برای تقرب به برادرش صمصام الدوله او را از بغداد بیرون رانده و به کرمان فرستاده بود. چون شرف الدوله به پادشاهی نشست شکر پنهان شد و بر او دست نیافت. به هنگامی که شکر پنهان می زیست کنیزی زیبا با او بود با دیگری سروسری یافت. شکر از این امر آگاه شد و او را بزد. زن کینه او به دل گرفت و نزد شرف الدوله آمد و جای او بنمود. شرف الدوله او را احضار کرد و آهنگ قتلش نمود. تحریر خادم شفاعت کرد و شرف الدوله شکر را به او بخشید. پس از چندی شکر اجازت خواست که به حج رود، و به مکه رود، و به مکه رفت و از مکه به مصر. خلفای شیعه مصر او را به گرمی و اکرام پذیرا شدند و شکر در نزد ایشان مقامی ارجمند یافت.

وفات شرف‌الدوله و حکومت برادرش بهاء‌الدوله

شرف‌الدوله ابوالفوارس شیرزیل^۱ بن عضدالدوله پادشاه عراق در نیمه سال ۳۷۹ پس از دو سال و هشت ماه پادشاهی در عراق بمرد. پیکر او را در مشهد علی (ع) به خاک سپردند. چون بیماری‌اش شدت یافت، پسرش ابوعلی را با خزاین و اموال همراه با مادرش و کنیزانش، با جماعتی عظیم از ترکان به فارس فرستاد. یارانش از او خواستند یکی را به جانشینی خود برگزیند گفت اینک به کار خود مشغولم و پروای کار دیگرم نیست. گفتند برادر خود بهاء‌الدوله را بگویی تا سلامت تو بازگردد در کار ملک نیابت تو کند تا مردم آرامش یابند. شرف‌الدوله برادر را به نیابت معین کرد.

چون شرف‌الدوله رخت از جهان بکشید، بهاء‌الدوله بر تخت پادشاهی نشست. خلیفه الطائع‌لله نزد او آمد و تعزیتش گفت و خلعت پادشاهی بر او پوشید. بهاء‌الدوله ابومنصورین صالحان را به وزارت خویش برگزید.

شورش صمصام‌الدوله در فارس و اخبار او با ابوعلی^۲ بن شرف‌الدوله

گفتیم که صمصام‌الدوله را برادرش شرف‌الدوله در بند کرد و در قلعه ورد در نزدیکی شیراز از اعمال فارس حبس نمود. این واقعه در سال ۳۷۶ به هنگام آمدن او به بغداد بود. شرف‌الدوله پیش از مرگش پسرش ابوعلی را به فارس فرستاده بود. ابوعلی در بصره از مرگ پدر خبر یافت. آنچه همراه داشت از راه دریا به ارجان فرستاد و خود سبکبار از راه خشکی به فارس رفت. ترکانی که در بصره بودند گرد او را گرفتند و با او به فارس رفتند. والی شیراز علاء بن حسین، به وی نامه نوشت و او را از کار صمصام‌الدوله آگاه نمود. ابوعلی به شیراز رفت. ماجرا این بود که نگهبانان قلعه صمصام‌الدوله و برادرش ابوطاهر را آزاد کردند، فولاد نیز با آنان بود و همه به سیراف رفتند و بسیاری از دیلم نیز به صمصام‌الدوله پیوستند.

چون امیر ابوعلی به شیراز آمد، میان ترک و دیلم اختلاف افتاد. دیلم‌ها قصد آن داشتند که او را بگیرند و به صمصام‌الدوله تسلیم کنند. ترکان به دفاع برخاستند و میان دو گروه نبرد درگرفت و این نبرد چند روز مدت گرفت. ابوعلی و ترکان به فساد^۳ رفتند و

۲. متن: علی بن برادر مشرف‌الدوله

۱. متن: سردیک

۳. متن: نسا

هرچه در آنجا اموال و ذخایر بود برگرفتند، و از دیلم هرکه را در آنجا یافتند کشتند و اموال و سلاح‌هایشان را تاراج کردند.

ابوعلی به ارجان رفت و از آنجا ترکان را به شیراز فرستاد. لشکریان ترک با صمصام‌الدوله و دیلم نبرد کردند و شهر را غارت نمودند و نزد او به ارجان بازگشتند. در این احوال رسول عمش بهاء‌الدوله از بغداد با وعده‌های نیک برسد. رسولی که از سوی بهاء‌الدوله آمده بود، در نهران با سران ترک به گفتگو نشست تا ابوعلی را برانگیزند که به بغداد رود. در هر حال ابوعلی نزد عمش بهاء‌الدوله به بغداد بازگشت. بهاء‌الدوله در اواسط سال ۳۸۰ در واسط با او دیدار و او را نزد خود به گرمی و ملاحظت مهمان کرد. پس از چند روز او را بگرفت و بکشت و خود به قصد فارس بسیج سفر کرد.

حرکت فخرالدوله فرمانروای ری و اصفهان و همدان به عراق و بازگشتش از آن صاحب ابوالقاسم بن عباد وزیر فخرالدوله بن رکن‌الدوله، عراق را دوست می‌داشت و مشتاق بغداد بود زیرا بغداد جای حضارت و مرکز فضایل بود.

چون شرف‌الدوله سلطان بغداد بمرد، دید که اکنون فرصت مناسبی است برای تصرف عراق. کسانی را برانگیخت تا فخرالدوله را به گرفتن بغداد تحریض کنند. چون فخرالدوله در این باب با او مشورت کرد، صاحب گفت، آن را به بخت بلند خویش بسپار تا همه مشکلات حل شود. فخرالدوله این اشارت بپذیرفت و سپاه تجهیز نمود و به همدان^۱ راند. در آنجا بدر بن حسنویه و دبیس بن عقیف الاسدی بیامدند و در باب لشکرکشی به عراق به سگالش نشستند. نتیجه آن شد که صاحب بن عباد و بدر بن حسنویه بر مقدمه از راه خشکی به عراق روند و فخرالدوله رهسپار خوزستان شود. چون صاحب در حرکت آمد فخرالدوله به شک افتاد که مبادا به فرزندان عضدالدوله گرایش یابد، این بود که او را بازپس خواند و همه با هم به سوی اهواز در حرکت آمدند. چون فخرالدوله به اهواز درآمد با لشکریان اهواز و سپاه خود شیوه‌ای ناپسند در پیش گرفت و باب عطا بر ایشان بیست و آنان را از نظر بیفکند. صاحب بن عباد از آن روز که فخرالدوله به او تهمت خیانت زده و او را از راه بازگردانیده بود از کارها کناره جسته و کناره‌جویی او سبب انحراف در امور شده بود. بهاء‌الدوله لشکر به اهواز فرستاد. در این

۱. متن: حمدان

سال دجله اهواز طغیان کرده و آب در شهرها افتاده بود. سپاهیان دیلم پنداشتند که این یک حیلۀ جنگی است، پس همگی روی به گریز نهادند. صاحب بن عباد توصیه کرد بر سپاهیان باب عطا بگشاید ولی فخرالدوله چنان نکرد. فخرالدوله که شکست خورده بود به ری بازگشت. از راه جماعتی از سران دیلم و ری را بگرفت و دریند کرد. اهواز باردیگر به تصرف بهاءالدوله درآمد.

حرکت بهاءالدوله نزد برادرش صمصامالدوله به فارس

در سال ۳۸۰ بهاءالدوله به خوزستان رفت تا از آنجا به فارس رود. ابونصر خواشاده از بزرگان دیلم را در بغداد نهاد و به بصره رفت و از آنجا به خوزستان شد. در خوزستان خبر وفات برادرش ابوطاهر را شنید و به عزا نشست. آنگاه به ارجان رفت و هرچه از اموال در آنجا بود برگرفت. هزار هزار دینار و هشت هزار درهم بود. لشکریان به طمع آن اموال به نزد او آمدند، او همه آن اموال را میان ایشان بخش کرد. بر مقدمه ابوالعلاء بن الفضل را به نوبندجان فرستاد. سپاه صمصامالدوله را که در آنجا بود شکست داد. صمصامالدوله لشکری به سرداری فولاد بن زماندار^۱ باردیگر روان نمود. فولاد ابوالعلاء را با پیام‌های خدعه آمیز منهزم نمود و از پی ایشان بتاخت. ابوالعلاء به ارجان گریخت. صمصامالدوله از شیراز بیامد و به فولاد پیوست. پس رسولان برای عقد صلح به حرکت آمدند و قرار بر آن شد که بلاد فارس و ارجان از آن صمصامالدوله باشد و خوزستان عراق از آن بهاءالدوله؛ و هر یک را در بلاد آن دیگر، اقطاع باشد. پیمان صلح بسته شد و هر دو جانب به اجرای آن سوگند خوردند و بهاءالدوله به اهواز بازگردید. در آنجا حوادثی که عیاران در بغداد ایجاد کرده بودند و جدال میان شیعه و سنی به گوش او رسید که چگونه اموال به غارت رفته و خانه‌ها ویران شده. این بود که شتابان به بغداد بازگردید و کارها به صلاح آمد.

گرفتار شدن الطائع لله و خلافت القادر بالله

گفتیم که سپاهیان بهاءالدوله بر او بشوریدند زیرا خزانه به پایان رسیده و وزیر خود ابونصر شاپور بن اردشیر را نیز به حبس فرستاده بود. ابوالحسن بن المعلم بر فکر و اراده

۱. متن: ماندان

او چیره شده بود. او را به طمع اموال الطائع لله انداخت و خیال دستگیر کردن خلفه را در دل او بیاراست. بهاءالدوله نزد الطائع لله کس فرستاد. و اجازت خواست که به حضور او رود. طائع برای دیدار با او بر حسب عادت در جای خود قرار گرفت. بهاءالدوله با جمع کثیری بیامد و بر کرسی خود نشست. بعضی از سران دیلم تا بر دست خلیفه بوسه زنند نزدیک آمدند. سپس او را بکشیدند و از تخت فروافکندند. خلیفه استغاثه می‌کرد و می‌گفت: «انالله و انا الیه راجعون». هرچه در سرای خلافت بود به غارت رفت و خزاین و اموال به دست دیلم افتاد. تاراج چند روز ادامه داشت. مردم نیز دست به تاراج یکدیگر گشودند. سپس شهود حاضر آمدند و الطائع خود را از خلافت خلع کرد و عم او القادری بالله را به خلافت نشانند و ما در اخبار خلفا از آن سخن گفتیم. این وقایع در سال ۳۸۱ اتفاق افتاد.

بازگشت موصل به بهاءالدوله

ابوالذواد^۱ محمد بن المسیب امیر بنی عقیل، ابوطاهر بن حمدان، واپسین ملوک بنی حمدان را در موصل بکشت و بر آن دیار غلبه یافت و در آنجا در حالی که خود را فرمانبردار می‌خواند، اقامت گزید. این واقعه در سال ۳۸۰ اتفاق افتاد و ما در اخبار بنی حمدان و بنی المسیب از آن سخن گفتیم. بهاءالدوله، ابوجعفر حجاج بن هرمز از سران دیلم را با سپاهی گران به موصل فرستاد و او موصل را در اواخر سال ۳۸۱ در تصرف آورد. بنی عقیل با ابوالذواد متحد شده به جنگ با او در ایستادند و میانشان چند جنگ درگرفت؛ ابوجعفر حجاج بن هرمز مردانگی‌ها نمود. بهاءالدوله لشکری به یاری او فرستاد. این سپاه به سرداری وزیر، ابوالقاسم علی بن احمد بود. چون بهاءالدوله به ابوجعفر نوشت که او را فروگیرد و دربند کند، ابوجعفر ترسید که اگر او را بگیرد میان لشکر اختلاف افتد و عرب بر او پیروز گردد. سبب صدور این حکم، ابن المعلم بود که در حق او سعایت بسیار می‌کرد. چون وزیر از ماجرا خبر یافت با ابوالذواد صلح کرد و از او گروگان گرفت و او را به بغداد بازگردانید. چون به بغداد رسید دید که بهاءالدوله ابن المعلم را به خواری افکنده است.

۱. متن: ابوالرواد

اخبار ابن المعلم

ابوالحسین ابو عبدالله بن المعلم بر عقل و رأی بهاءالدوله غلبه یافته بود. و بسیاری از کارهای بزرگ به اشارت او انجام می‌گرفت. در ایام شرف‌الدوله کار ابن المعلم سخت بالا گرفت و املاکش بسیار گردید. چون بهاءالدوله به حکومت رسید از ابن المعلم نزد او سعایت کردند و بهاءالدوله را به طمع اموالش انداختند بهاءالدوله او را بگرفت و املاکش را از او بستند. ابن المعلم بهاءالدوله را وادار کرد که وزیر خود ابومنصور بن صالحان را از مقام خود فروافکند و ابونصر شاپورین اردشیر را به جای او به وزارت برگزیند و ابن امر پیش از حرکت به خوزستان بود. سپس ابن المعلم بهاءالدوله را به خلع خلیفه الطائع لله و گرفتن اموالش برانگیخت و اموال او را بستند و ذخایر دارالخلافه را به خانه خود حمل نمود. سپس بهاءالدوله را تحریض کرد که وزیر خود ابونصر شاپورین اردشیر را از وزارت دور سازد و ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوس را پس از بازگشتن از خوزستان وزارت دهد. و همچنین دستگیری ابونصر خواشاده^۱ و ابو عبدالله بن طاهر^۲ در سال ۳۸۱ به اشارت او بود. زیرا این دو برای ابن المعلم هدایا نمی‌فرستادند. چون ابن المعلم تجاوز از حد گذرانید، سپاهیان بر بهاءالدوله بشوریدند و خواستار تسلیم او شدند. بهاءالدوله هر وعده که داد نپذیرفتند. عاقبت ابن المعلم و دیگر یارانش را بگرفت تا آنان را خشنود سازد، باز هم رضا ندادند تا عاقبت او را تسلیمشان کرد و بکشتندش.

پس از این واقعه وزیر ابوالقاسم علی بن احمد متهم شد که در تحریک سپاهیان به شورش، دست داشته است، او را نیز دریند کشید و ابونصر شاپورین اردشیر و [ابومنصور بن صالحان] آن دو وزیر پیشین را به وزات برگزید و آن دو به مشارکت، امور وزارت را انجام می‌دادند.

خروج فرزندان بختیار و کشته شدن ایشان

عضدالدوله فرزندان بختیار را حبس کرده بود و در همه مدت سلطنتش، و حتی بعد از او، در حکومت صمصام‌الدوله همچنان دریند بماندند. شرف‌الدوله آزادشان ساخت و در حق ایشان نیکی کرد و به شیرازشان فرستاد و همه را اقطاع داد. چون شرف‌الدوله از دنیا رفت، باردیگر در دژی در بلاد فارس محبوس شدند. پس موکلان و سپاهیان دیلم را

۱. متن: ابوخواشاده

۲. متن: طاهر

که نگهبانان دژ بودند با خود یار کردند و در سال ۳۸۳ از زندان بگریختند. مردم آن نواحی که بیشتر پیادگان بودند گرد آنان اجتماع کردند. خبر به صمصام‌الدوله رسید. ابوعلی بن استاد هرمز را با لشکری بفرستاد. آن جمع پراکنده گردید و فرزندان بختیار و مردان دیلم که با آنان یار شده بودند، برای نبرد موضع گرفتند. ابوعلی ایشان را محاصره نمود. ابوعلی با یکی از سران دیلم که با ایشان بود در نهان رابطه‌ای برقرار کرد و او را به وعده‌های بفریفت، آن مرد ابوعلی و یارانش را به دژ فرابرد. آنان دژ را تسخیر کردند و فرزندان بختیار را کشتند.

استیلای صمصام‌الدوله بر اهواز و بازگشت از آن

در سال ۳۸۳ پیمان صلحی که میان بهاء‌الدوله فرمانروای بغداد و برادرش صمصام‌الدوله فرمانروای خوزستان بود بشکست. سبب آن بود که بهاء‌الدوله، ابوالعلاء عبدالله بن الفضل را به اهواز فرستاد و در نهان با او گفت که اندک اندک و پراکنده مردانی را نزد او می‌فرستد. چون شمار افزون شد لشکری بسیج کند و به فارس حمله نماید. بهاء‌الدوله به وعده خود وفا نکرد و خبر به صمصام‌الدوله رسید. صمصام‌الدوله لشکر خود به خوزستان فرستاد. ابوالعلاء از بهاء‌الدوله یاری خواست. بهاء‌الدوله لشکر فرستاد. دو لشکر مصاف دادند. ابوالعلاء شکست خورد و به اسارت افتاد، مادر صمصام‌الدوله او را از اسارت برهانید. از این حادثه بهاء‌الدوله پریشان خاطر گشت، زیرا خزانه‌اش از اموال تهی بود. پس وزیر خود ابونصر شاپورین اردشیر را به واسط فرستاد و مقداری گوهر و دیگر چیزهایی نفیس به او داد که نزد مهذب‌الدوله صاحب بطیحه به گرو گذارد و مالی تحصیل کند. در این احوال دیلم بر بهاء‌الدوله بشورید و خانه وزیر ابونصر شاپورین اردشیر را تاراج کردند. ابونصر بگریخت ابن صالحانی نیز که در وزارت با او شریک بود، چون به تنهایی از عهده کارها بر نمی‌آمد استعفا خواست. بهاء‌الدوله او را معاف نمود و ابوالقاسم علی بن احمد را وزارت داد. او نیز کاری از پیش نبرد و بگریخت و بار دیگر ابونصر شاپورین اردشیر به وزارت رسید و این به هنگامی بود که کار او با دیلم اصلاح شده بود.

[در سال ۳۸۴] بهاء‌الدوله طغان ترک را با هفتصد مرد جنگی به اهواز فرستاد. اینان شوش را تصرف کردند و اصحاب صمصام‌الدوله از اهواز رفتند. سپاهیان طغان که در

اعمال خوزستان پراکنده شدند بیشتر ترک بودند.

صمصام‌الدوله باردیگر با سپاهی از دیلم و مردان قبایل تمیم و اسد به اهواز روی آورد. چون به شوشتر رسید شب در حرکت آمد تا ترکان سپاه بهاء‌الدوله را از صحنه خوزستان براندازد ولی راهنمایان راه گم کردند و در مسافتی دور آشکار شدند. طلایه لشکر ترکان ایشان را بدیدند و به یاران خود خیر دادند. ترکان به سوی آنها در حرکت آمدند. طغان گروهی را به کمین نهاد. چون جنگ درگرفت آنان که در کمین بودند بیرون جستند و بیش از دو هزار تن از دیلم را کشتند، و باقی امان خواستند. ترکان که از کثرت امان خواستگان در بیم افتاده بودند روزی همه آنان را کشتند. خیر به بهاء‌الدوله که در واسط بود رسید، از واسط به اهواز آمد. صمصام‌الدوله نیز به شیراز رفت. این واقعه در سال ۳۸۴ اتفاق افتاد.

صمصام‌الدوله نیز فرمان داد ترکان را در تمام بلاد فارس قتل عام کنند. جماعتی را کشتند و باقی بگریختند و هر جا که رفتند آشوب و غارت برپا کردند تا به کرمان رفتند و از آنجا راهی بلاد سند شدند [و از پادشاه سند اجازت خواستند که به بلاد او درآیند. پادشاه سند به ظاهر قبول کرد و برای دیدار آنان با سپاه خود بیرون آمد]. پس ترکان را در میان گرفتند و همه را کشتند.

استیلای صمصام‌الدوله بر اهواز و بصره

صمصام‌الدوله در سال ۳۸۵ سپاهیان خود را که همه از دیلم بودند به سرداری علاء‌بن حسن به اهواز فرستاد. [طغان] که نایب بهاء‌الدوله در اهواز بود مرده بود و ترکانی که با او بودند قصد بازگشت به بغداد را داشتند. بهاء‌الدوله [که نمی‌خواست ترکان وارد بغداد شوند] به جای او ابوکالیجار مرزبان‌بن شهفیروز^۱ را به اهواز فرستاد. همچنین ابومحمد حسن‌بن مکرم را نیز به یاری الپتکین^۲ به رامهرمز روانه داشت. ابن الپتکین از برابر سپاه صمصام‌الدوله گریخته و به رامهرمز آمده بود. الپتکین در رامهرمز نماند و ابومحمد حسن‌بن مکرم را در رامهرمز نهاد و خود راهی اهواز شد. پس از آن بهاء‌الدوله به خوزستان آمد زیرا علاء‌بن حسن برای او نامه نوشته و او را فریفته بود. آن‌گاه میان او و ابومحمد بن مکرم و الپتکین جنگ درگرفت. بهاء‌الدوله هشتاد تن از ترکان را برگزید تا از

۱. متن: سفهیون

۲. متن: لفتکین

پشت سر به مردان دیلم حمله کنند. آنان از این امر خبر یافتند و ترکان را در میان گرفتن و همه را کشتند. این امر سبب شد که بهاءالدوله را در عزم سستی پدید آید و از جنگ رخ برتابد و به اهواز آید.

بهاءالدوله از راه اهواز به بصره بازگشت و بر در شهر فرود آمد. چون ابومحمد حسن بن مکرّم این خبر بشنید به عسکر مکرّم رفت، علاء بن حسن و سپاه دیلم از پی او برفتند و او را از عسکر مکرّم برانندند و تا نزدیک شوشتر واپس رانندند. میان دو گروه چند بار دیگر نبرد در گرفت. عاقبت چنان شد که از شوشتر تا رامهرمز در دست ترک افتاد و از رامهرمز به آن سو در دست دیلم.

ترکان بازگشتند و علاء بن حسن از پی ایشان بود، چون دید که به واسط می روند برگشت و در عسکر مکرّم اقامت گزید و بهاءالدوله به بغداد شد. یکی از سرداران دیلم با علاء بن حسن بود به نام لشکرستان^۱. قریب به چهار صد تن از دیلم که با بهاءالدوله بودند از او امان خواسته و بدو پیوستند. لشکرستان که شمار سپاهش افزون شده بود به بصره راند و آنجا را محاصره نمود. ابوالحسن بن ابی جعفر العلوی از سران مردم بصره که آذوقه به بصره می آورد به او گرایش یافت. بهاءالدوله از ماجرا خبر یافت. کسی را فرستاد تا او و یارانش را بگیرد. بسیاری از ایشان نزد لشکرستان گریختند، و لشکرستان قوی دست شد و چند کشتی به دست آورد و به بصره روی آورد و با یاران بهاءالدوله نبرد کرد و ایشان را شکست داد و بصره را بگرفت و کشتار کرد و تاراج نمود. بهاءالدوله به مهدب الدوله صاحب بطیحه نوشت که تو از هر کس دیگر به بصره سزاوارتر هستی. او نیز سپاهی به سرداری عبدالله بن مرزوق بفرستاد و لشکرستان را از بصره براند.

لشکرستان بار دیگر به بصره بازگشت و با سفایینی که ترتیب داده بود بصره را بگرفت و به بهاءالدوله اظهار اطاعت کرد، و مالی به گردن گرفت، بهاءالدوله بپذیرفت و پسرش را به گروگان گرفت. این لشکرستان هم به بهاءالدوله اظهار اطاعت می کرد و هم به صمصام الدوله.

وفات صاحب بن عباد

در سال ۳۸۵ ابوالقاسم اسماعیل بن عباد وزیر فخرالدوله در ری چشم از جهان فرو بست.

۱. متن: شکرستان

او به علم و فضل و ریاست و رأی و کرم و معرفت به انواع علوم، یگانه روزگار خود بود در کتابت دستی توانا داشت و رسایلش مشهور و مدون است. کتاب‌هایی که در کتابخانه او گرد آمده بود برای هیچ کس فراهم نیامده بود، چنان‌که گویند برای حمل آنها به چهارصد شتر نیاز داشت.

پس از او فخرالدوله، ابوالعباس احمد بن ابراهیم الضبّی ملقب به الکافی را وزارت داد. با آن‌که صاحب به هنگام مرگ آن همه او را وصیت‌های نیکو کرده بود به هیچ یک عمل ننموده، و اموال او را مصادره کرد.

یکی از کسانی که صاحب در حق او نیکی بسیار کرده بود قاضی عبدالجبار معتزلی بود. صاحب او را برکشیده و قضای ری و اعمال آن را به او داده بود. چون صاحب از جهان رخت برکشید، قاضی عبدالجبار گفت: بر او رحمه‌الله نگویید زیرا بی آن‌که به آشکارا توبه کرده باشد از دنیا رفته است. و این سخن را دلیل بر بی وفایی قاضی گرفته‌اند. سپس فخرالدوله قاضی عبدالجبار را مصادره نمود. در این مصادره هزار طیلسان و هزار جامه پشمین گرانبها به فروش رفت. فخرالدوله آثار صاحب را برافکند و هر مسامحه که او کرده بود واژگونه نمود، و همه یاران او را دریند کشید. و البقاء لله وحده.

وفات فخرالدوله پادشاه ری و پادشاهی پسرش مجدالدوله

فخرالدوله بن رکن‌الدوله بن بویه پادشاه ری و اصفهان و همدان در ماه شعبان سال ۱۳۸۷ در قلعه طبرک وفات نمود و پسرش مجدالدوله ابوطالب رستم که طفلی چهارساله بود به پادشاهی نشست. امرا او را به جای پدر نشانند و همدان و قرمیسین تا حدود عراق را به برادرش شمس‌الدوله دادند. زمام امور دولت در دست مادر مجدالدوله رستم بود. و کارگزاران او در مباشرت اعمال، ابوطاهر یار فخرالدوله، و ابوالعباس الضبّی ملقب به کافی بودند.

مرگ علاء بن الحسن صاحب خوزستان

علاء بن الحسن عامل خوزستان از جانب صمصام‌الدوله در عسکر مکرم بمرد.

صمصام‌الدوله ابوعلی بن استاد هرمز را با اموالی گزاف به خوزستان فرستاد. ابوعلی آن مال میان دیلم تقسیم کرد و به جندی شاپور^۱ رفت. [و اصحاب بهاء‌الدوله را از آنجا براند] در این اقدام چندبار میان‌شان جنگ افتاد، عاقبت پیروزی با او بود. ابوعلی یاران بهاء‌الدوله را از خوزستان به واسط راند. بعضی از ایشان نیز به ابوعلی پیوستند. ابوعلی در هر شهری از جانب خود عاملی نهاد و به جمع‌آوری خراج پرداخت. این واقعه در سال ۳۸۷ بود.

آن‌گاه ابو محمد بن مکرم و ترکان از واسط بازگردیدند. ابوعلی دفاع را آماده شد و میان‌شان چندبار مصاف افتاد. [چون ترکان را یارای کوشیدن با دیلم نبود عزم آن کردند که دوباره به واسط بازگردند.]

[در سال ۳۸۸] ابوعلی بن اسماعیل - که بهاء‌الدوله در سال ۳۸۶ به هنگام عزیمتش به اهواز او را در بغداد نیابت داده بود - به فرمان او بازگشت. بهاء‌الدوله او را وزارت داد. ابوعلی بن اسماعیل بهاء‌الدوله را اشارت کرد که به سوی ابو محمد بن مکرم رود و با سپاهی که در اختیار دارد او را یاری دهد. بهاء‌الدوله با اکراه این رأی بپذیرفت و بیامد و در قنطرة البیضا فرود آمد. ابوعلی بن استاد هرمز و لشکرش در جنگ پای می‌فشردند و چندبار میان دو گروه نبرد افتاد.

بهاء‌الدوله در تنگی آذوقه گرفتار آمد، از بدر بن حسنویه یاری خواست. بدر او را به اندک آذوقه‌ای یاری داد. بهاء‌الدوله سخت در خطر افتاد. دشمنان ابوعلی بن اسماعیل به سعایت از او پرداختند. در این احوال خبر مرگ صمصام‌الدوله رسید و کارها نیکو شد و میان مخالفان وحدت کلمه پدید آمد.

کشته شدن صمصام‌الدوله

ابوالقاسم و ابونصر پسران بختیار - چنان‌که گفتیم - در زندان بودند. اینان موکلان خود را فریب دادند و از دژ بیرون آمدند. جماعتی از کردان به ایشان پیوستند. صمصام‌الدوله سپاه خود را عرض داده بود و قریب به هزارتن را که نسبشان به دیلم ثابت نشده بود از دفتر حذف کرد. اینان به پسران بختیار پیوستند و به ارجان رفتند. صمصام‌الدوله در کار خود حیران ماند و کس نبود که تدبیر کار او کند. ابوجعفر حجاج^۲ بن هرمز در فسا بود،

۱. متن: جندینسابور

۲. متن: استاد هرمز

بعضی از یارانش او را گفتند که مالی میان سپاهیان تقسیم کند و به صمصام‌الدوله پیوندد، سپاهیان که خواستار ارزاق خود بودند بر او بشوریدند و خانه‌اش را تاراج کردند. و او پنهان شد. [دستگیرش کرده نزد پسران بختیار بردند]. یاران صمصام‌الدوله نیز اشارت کردند که در این آشوب به قلعه‌ای که بر در دروازه شیراز است برود و در آنجا موضع گیرد. ولی نگهبانان قلعه او را دستگیر کردند و به دودمان^۱ در دو منزلی شیراز بردند. صاحب قلعه دودمان، صمصام‌الدوله را دریند کرد. در این حال ابونصر پسر بختیار برسد و او را از صاحب قلعه بستد و در ماه ذوالحجه سال ۳۸۸ بکشت. مدت حکومتش در فارس نه سال بود. مادرش را نیز به یکی از سران دیلم سپرد و او به قتلش آورد و در خانه خود به خاکش سپرد. چون بهاء‌الدوله فارس را تصرف کرد، پیکر او را به مقابر آل بویه نقل نمود.

استیلای بهاء‌الدوله بر فارس و خوزستان

چون صمصام‌الدوله کشته شد و پسران بختیار فارس را گرفتند، نزد ابوعلی بن استاد هرمز کس فرستادند تا او را به خود متمایل سازند، و گفتند که برای ایشان از آن گروه از دیلم که با او هستند بیعت بستند و نیز به جنگ بهاء‌الدوله رود. بهاء‌الدوله نیز به وی نامه نوشت و دلجویی نمود و او و دیلمیانی را که همراه او بودند امان بخشید و آنان را وعده‌های نیک داد. ابوعلی در این میان متحیر ماند اما از پسران بختیار می‌ترسید زیرا پیش از این برادرانشان را کشته و خودشان را به زندان کرده بود. مردان دیلم که با او بودند از بهاء‌الدوله به سبب غلبه ترکان در دستگاه او، بیم داشتند. ابوعلی با آن چندان کوشید که حاضر شدند جماعتی از یاران خود را نزد بهاء‌الدوله بفرستند و با او پیمان‌های مؤکد بندند. سپس به خدمت او فرود آمدند، آن‌گاه به اهواز سپس به رامهرمز و ارجان رفتند. بهاء‌الدوله بر سراسر بلاد خوزستان استیلا یافت و وزیر خود ابوعلی بن اسماعیل را به فارس فرستاد، او در خارج شهر شیراز فرود آمد. پسران بختیار در شیراز بودند که نبرد درگرفت. برخی از لشکریان آن دو برادر به سپاه بهاء‌الدوله پیوستند. سپس همه از آنان جدا شدند و نزد ابوعلی بن اسماعیل آمدند، و ابوعلی بن اسماعیل بر شهر غلبه یافت. ابونصرین بختیار به بلاد دیلم رفت. و برادرش ابوالقاسم به بدرین حسویه در بطیحه پناه

۱. متن: رودمان

برد.

وزیر ابوعلی بن اسماعیل خبر پیروزی خود را به بهاءالدوله نوشت. بهاءالدوله به شیراز آمد و فرمان داد قلعه دودمان را تاراج کنند و قلعه را تصرف نمایند.

بهاءالدوله در اهواز اقامت گزید و ابوعلی بن استاد هرمز را در بغداد نهاد و او را عمیدالعراق لقب داد.

پادشاهان دیلم از این پس در اهواز و فارس اقامت می‌کردند و تا مدت‌های درازی کسانی را از جانب خود در بغداد می‌گماشتند.

کشته شدن پسر بختیار در کرمان و استیلای بهاءالدوله بر آن

چون ابونصر بن بختیار در بلاد دیلم مکان گزید به سپاهیان دیلم که در فارس و کرمان بودند نامه می‌نوشت و آنان را به یاری خود فرامی‌خواند. آنان نیز به او نامه نوشتند و به فارس دعوتش کردند. بسیاری از زُط^۱ و دیلم بر او گرد آمدند. پس راهی کرمان شد. ابوجعفر حجاج بن [استاد هرمز که در کرمان بود او را نپذیرفت. ابونصر بن بختیار با ابوجعفر جنگی کرد، و ابوجعفر شکست خورده به [سیرجان رفت. پسر بختیار به جیرفت رفت و آنجا را بگرفت و بیشتر کرمان را در تصرف آورد.

این خبر بر بهاءالدوله گران آمد و وزیر خود علی بن اسماعیل ملقب به الموفق را به جنگ او فرستاد. چون به جیرفت رسید مردم امان خواستند و او جیرفت را بگرفت.

پسر بختیار بگریخت. وزیر، از یاران خود سیصد مرد را برگزید و از پی او روان شد و باقی لشکر را در جیرفت نهاد. چون به پسر بختیار رسید و با او جنگ آغاز کرد یکی از یاران او به خدعه او را بکشت و سرش را برای وزیر فرستاد. باقی یاران او نیز طعمه تیغ گردیدند. الموفق علی بن اسماعیل بر کرمان دست یافت و ابوموسی سیاهجیل^۲ را بر آن امارت داد، و نزد بهاءالدوله بازگردید. بهاءالدوله او را دستگیر کرد و اموالش را بستند. آن‌گاه به وزیر خود شاپور بن اردشیر در بغداد نوشت که همه خویشاوندان و اصحاب او را بگیرد. شاپور بن اردشیر در نهران آنان را خبر داد و همه بگریختند.

بهاءالدوله در سال ۳۹۴^۳ او را به قتل رسانید و ابوعلی حسن بن استاد هرمز را امارت خوزستان داد و او را عمیدالجیوش لقب داد؛ و ابوجعفر الحجاج را که در آنجا سیرتی

۱. متن: ریض

۲. متن: سیاه چشم

۳. متن: ۳۷۴

نکوهیده پیش گرفته بود عزل کرد. ابوجعفر الحجاج مردی ستمگر بود. بسیاری را مصادره کرده بود. چون ابوعلی بیامد اوضاع خوزستان سامان گرفت و برای بهاءالدوله اموال بسیار حاصل شد و تسلیم عدالت او در همه جا پراکنده گردید.

حرکت طاهربن خَلَف به کرمان و تصرف آن

گفتیم که طاهربن خلف از فرمان پدرش خلف بن احمد سیستانی سر برون کرده بود. پدر با او نبرد کرده و بر او پیروز شده بود. طاهربن خلف به کرمان رفت و قصد تصرف آن را داشت. عامل کرمان به امور شهر نمی پرداخت از این رو مخالفان او تن و توش گرفتند. طاهربن خلف یاران خود را به کوه‌ها برد، در آنجا جماعتی از یاغیان به دور سلطان، گرد آمده بودند. طاهربن خلف آنان را به جیرفت برد و جیرفت را در تصرف آورد و در سال ۳۹۱ دیگر بلاد را نیز بگرفت. در کرمان مردی بود به نام ابوموسی سیاهجیل، او لشکریان دیلم را به جنگ طاهربن خلف برد ولی طاهر او را منهزم ساخت و باقی کرمان را نیز به دست گرفت.

بهاءالدوله ابوجعفر حجاج بن استاد هرمز را با لشکری به کرمان فرستاد. او طاهربن خلف را به سیستان فراری داد و کرمان را بگرفت و به دست دیلمیان داد.

جنگ‌های سپاه بهاءالدوله با بنی عقیل

قرواش بن المقلد، در سال ۳۹۳ جماعتی از بنی عقیل را گسیل داشت. اینان بیامدند و مداین را محاصره کردند. ابوجعفر حجاج بن استاد هرمز در بغداد نایب بهاءالدوله بود. او لشکر به جنگشان فرستاد و آنان را براند. بنی عقیل، و ابوالحسن بن مزید که از بنی اسد بود همدست شدند و بسیج نبرد کردند، ابوجعفر حجاج بر سرشان لشکر آورد و از خفاجه که در شام بودند یاری طلبید. دیلم شکست خورد و بسیاری از سپاهیان کشته شدند. ابوجعفر تجدید نیرو کرد و بار دیگر حمله نمود. این جنگ در حوالی کوفه بود. این بار دیلم پیروز شد و از دشمن بسیاری را بکشت و خیمه‌های بنی مزید^۱ به غارت رفت. اموال به غارت رفته از نقدینه و جامه و ظروف چندان بود که در حساب نمی‌گنجید.

۱. متن: بنی یزید

فتنه میان ابوعلی عمیدالجیوش و ابوجعفر الحجاج

چون ابوجعفر الحجاج از بغداد غایب شد، عیاران دست به اغتشاش زدند. و فساد بسیار کردند. بسیاری از مردم تلف شدند و اموال فراوانی به غارت رفت. بهاءالدوله عمیدالجیوش، ابوعلی بن جعفر معروف به استاد هرمز را به نگهبانی عراق معین کرد. ابوجعفر خشمگین در نواحی کوفه درنگ کرد. سپس جماعتی از دیلم و ترک و عرب گرد آورد. ابوعلی نیز جمعی کثیر بسیج کرد و در نواحی نعمانیه مصاف دادند. ابوجعفر در این نبرد شکست خورد و بگریخت و ابوعلی آسوده خارگردید و به خوزستان رفت. چون به شوش رسید خبر یافت که ابوجعفر به کوفه بازگردیده است. باردیگر به قصد نبرد بازگشت و آتش جنگ شعله ور گردید. در این احوال بهاءالدوله نزد ابوعلی کس فرستاد و او را فراخواند و در سال ۳۹۳ به جنگ ابوالعباس بن واصل به بصره فرستاد - و ما در اخبار بطیحه از آن سخن خواهیم گفت - ابوعلی به بغداد بازگردید و ابوجعفر در نزد قلیج^۱ که نگهبانان راه خراسان بود فرود آمد. این قلیج را با عمیدالجیوش ابوعلی میانیت بود. قلیج در سال ۳۹۷ بمرد و ابوعلی، ابوالفتح بن عتاز^۲ را به جای او معین کرد. [عمیدالجیوش ابوعلی در خدمت بهاءالدوله سرگرم نبرد با ابوالعباس بن واصل بود، که ابوجعفر حجاج آهنگ بغداد نمود]. در این حال خبر پیروزی بهاءالدوله به بغداد رسید. ابوجعفر در عزم خود سست شد و لشکریانش پراکنده شدند و ابوالحسن علی بن مزید به خوزستان بازگردید. ابوجعفر و ابوعلی به حلوان رفتند. ابوجعفر نزد بهاءالدوله رسول فرستاد تا میان آنان را اصلاح کند و بهاءالدوله را با او برسر لطف آرد، بهاءالدوله اجابت کرد. ابوجعفر در شوشتر (تستر) به نزد بهاءالدوله رفت. بهاءالدوله از بیم آن که مبادا ابوعلی ناخشنود شود روی خوش به او نمود. بهاءالدوله که از بدرین حسنویه به خشم آمده بود لشکر برسر او کشید ولی بدر کوشید که راه مصالحه پیش گیرد. بهاءالدوله پذیرفت و بازگردید. ابوجعفر حجاج بن هرمز در سال ۴۰۰ در اهواز [و عمیدالجیوش ابوعلی بن استاد هرمز در سال ۴۰۱ در بغداد] از دنیا رفتند.

۱. متن: فلح

۲. متن: عنان

۳. متن: ۴۰۱

کشمکش میان مجدالدوله فرمانروای ری و مادرش

گفتیم که مجدالدوله ابوطالب رستم بن فخرالدوله [در ری بود و برادرش شمس الدوله] در همدان و قرمیسین تا حدود عراق. مادرش تدبیر این دو دولت را به دست داشت؛ و او بود که بر هر دو فرمان می‌راند. چون خطیر ابوعلی بن علی بن القاسم به وزارت رسید کوشید تا امرا را علیه آن زن برانگیزد و مجدالدوله را از مادر بیمناک سازد. مادر مجدالدوله نیز از پسر بیمناک شد و از ری به قلعه رفت و برای حفظ جان خویش نهبانان گماشت و حيله‌ای انگیخت تا با بدر بن حسنویه رابطه‌ای یابد و از او یاری طلبد. پسرش شمس الدوله با سپاه همدان نزد او آمد و همراه با بدر بن حسنویه به ری رفتند تا آنجا را در محاصره گیرند. این واقعه در سال ۳۹۷ بود. این محاصره مدتی ادامه یافت، عاقبت بدر به شهر داخل شد و مجدالدوله را اسیر کرده نزد مادر آورد. مادر او را بند بر نهاد و در قلعه محبوس داشت، و شمس الدوله را به پادشاهی نشانند، و بدر به دیار خود بازگردید.

مادر پس از یک سال از شمس الدوله بیمناک شد زیرا مجدالدوله از او نرمخوی‌تر بود. این بود که مجدالدوله را به پادشاهی بازگردانید و شمس الدوله به ناچار به همدان رفت. بدر بدین سبب از آن زن به خشم آمد ولی خود سرگرم فرونشاندن فتنه پسرش هلال بود.

شمس الدوله از بدر یاری خواست. بدر لشکری به یاری‌اش فرستاد و او قم را در محاصره گرفت.

علاءالدوله^۱ ابو جعفر^۲ بن کاکویه پسر دایی این زن بود. کاکویه به زبان فارسی به معنی دایی است. از این رو ابو جعفر بن کاکویه می‌گفتند. این ابو جعفر علاءالدوله را امارت اصفهان داده بود و چون مادر مجدالدوله از پسرش جدا شد اوضاع علاءالدوله بن کاکویه نیز پریشان شد و نزد بهاءالدوله به عراق رفت. چون باردیگر آن زن به مستقر خویش باز آمد، ابو جعفر از بهاءالدوله بگریخت و نزد او آمد و باردیگر امارت اصفهان یافت. ارکان دولت ابو جعفر بن کاکویه در اصفهان استوار شد و پسرانش در آن شهر به حکومت رسیدند و ما در آتیه از آن یاد خواهیم کرد.

۲. متن: ابو حفص بن کاکویه

۱. متن: علاءالدین

وفات عمیدالعراق و حکومت فخرالملک

ابوجعفر استاد هرمز از حاجیان عضدالدوله و از خواص او بود. عضدالدوله پسر او، ابوعلی را به خدمت فرزند خود صمصامالدوله فرستاد. چون صمصامالدوله کشته شد ابوعلی نزد بهاءالدوله آمد. در غیاب بهاءالدوله اوضاع عراق آشفته شده بود و عیاران آشکار شده بودند. در ماه ذوالحجه [بهاءالدوله ابوعلی را به عراق فرستاد و او کارها را به سامان آورد و چون در سال ۴۰۱ ابوعلی از دنیا رفت] بهاءالدوله فخرالملک ابوغالب حسن بن منصور ذوالسعادین را به بغداد فرستاد. او در ماه ذوالحجه به عراق آمد، و دیرا و سرداران سپاه و اعیان بغداد به دیدار او رفتند. فخرالملک آن‌گاه لشکری از بغداد به نبرد ابوالشوک فرستاد و او را به راه آورد.

در این احوال میان بدرین حسویه و پسرش هلال خلاف افتاده بود. بدر از بهاءالدوله یاری خواست، بهاءالدوله [فخرالملک ابوغالب را به یاری اش فرستاد، فخرالملک تا شاپور خواست رفت، هلال سر به فرمان بهاءالدوله نهاد. چون بدر، پدر هلال، از این واقعه آگاه شد به خشم آمد و گفت این حيله‌ای بیش نیست. فخرالملک به ناچار بر سپاه هلال حمله آورد و او را اسیر کرده نزد پدر فرستاد. سپس به قلعه او فرارفت و اموالی عظیم فراچنگ آورد. گویند چهل هزار بدره درهم بود و چهارصد بدره دینار زر، غیر از جامه‌ها و سلاح‌ها].

چون فخرالملک دیرالعاقول را گرفت سلطان و علوان و رجب پسران شمال الخفاجی با جماعتی از اعیان عشیره آنان نزد او آمدند و حمایت از آبیاری فرات و دفع بنی عقیل از آن را به عهده گرفتند و با او به بغداد رفتند. بهاءالدوله فرمان داد تا همراه با ابوغالب ذوالسعادین حسن بن منصور به انبار روند. چون به نواحی انبار رسیدند دست به آشوب و فساد زدند. ذوالسعادین جماعتی از ایشان را گرفته به زندان انداخت. سپس آزادشان نمود. چون از بند آزاد شدند آهنگ دستگیری ذوالسعادین نمودند. ذوالسعادین از توطئه آگاه شد و سلطان را بگرفت و با جماعتی دیگر در بغداد به حبس فرستاد. ابوالحسن بن مزید شفاعت کرد. ذوالسعادین ایشان را از حبس آزاد نمود.

در سال ۴۰۲ مردان خفاجه راه حاجیان ببریدند و اموالشان را به غارت بردند. فخرالملک به ابوالحسن بن مزید نوشت که از آنان انتقام بگیرد. ابوالحسن بن مزید از پی ایشان رفت و خلق کثیری از آنان را بکشت و هرچه از اموال حاجیان در نزد آنان یافت

بستند و با اسیران نزد فخرالملک فرستاد. باردیگر خفاجه راه بر حجاج بگرفتند و سواد کوفه را تاراج کردند. ابوالحسن بن مزید بر سر ایشان تاخت و جماعت دیگری را بکشت و اسیرانشان را به بغداد فرستاد.

وفات بهاءالدوله و پادشاهی پسرش سلطانالدوله

بهاءالدوله ابونصر بن عضدالدوله بن بویه دیده از جهان فرو بست. او در اواسط سال ۴۰۳ در ارجان بمرد. پیکرش را به مقبره پدرش در مشهد علی (ع) آوردند و در آنجا به خاک سپردند. بیست و چهار سال پادشاهی کرد. پس از او پسرش، سلطانالدوله ابوشجاع، به جایش نشست و از ارجان به شیراز رفت. سلطانالدوله برادر خود جلالالدوله ابوطاهر بن بهاءالدوله را امارت بصره داد و برادر دیگری ابوالقوارس را امارت کرمان.

استیلای شمسالدوله بر ری و بازگشتنش از آن

گفتیم که شمسالدوله بن فخرالدله پادشاه همدان بود، و برادرش مجدالدوله پادشاه ری، و زیر نظر مادرش حکم می‌راند. بدرین حسنویه امیر کردان بود و میان او و پسرش هلال فتنه‌ها و جنگ‌هایی بود که در اخبار ایشان خواهیم آورد.

شمسالدوله بر بسیاری از آن بلاد مستولی شده و اموال بسیار فراهم آورده بود. اکنون آهنگ تصرف ری داشت. مجدالدوله و مادرش چون این خبر بشنیدند از ری بیرون آمده به دُناوند (دماوند) رفتند. شمسالدوله بر ری استیلا یافت و به طلب برادر و مادرش در حرکت آمد. سپاهیان بر او بشوریدند و خواستار ارزاق خود شدند. شمسالدوله به همدان بازگردید و برادرش مجدالدوله و مادرش به ری بازآمدند.

کشته شدن فخرالملک ابو غالب و وزارت ابن سهلان

سلطانالدوله نایب خود در عراق، فخرالملک را بگرفت و او را در آخر ماه ربیع‌الاول سال ۴۰۶ پس از پنجاه سال و نیم از حکومتش بکشت و اموالش را بستد. از اموال او آنچه از نقدینه به دست آمد؛ علاوه بر اشیا و آنچه به غارت رفته بود، هزار هزار دینار بود چون فخرالملک را بگرفت، ابو محمد بن حسن بن سهلان را به جای او گماشت و او را عمید [اصحاب] الجیوش لقب داد.

در سال ۴۰۸ ابن سهلان از سلطان‌الدوله بگریخت و به هیت رفت و در نزد قرواش اقامت گزید. سلطان‌الدوله ابوالقاسم جعفر بن ابی‌الفرج فسانجس را به جای او به وزارت برگزید. در سال ۴۰۹ سلطان‌الدوله رخجی را به حکومت عراق برگماشت. او گفت ولایت عراق نیازمند به کسی است که تندخو و ستمگر باشد و این کسی جز ابن سهلان نیست و من او را به جای خود در عراق می‌نهم و سلطان‌الدوله در ماه محرم سال ۴۰۹ ابن سهلان را امارت عراق داد.

ابن سهلان در راه که به عراق می‌رفت به بنی‌اسد رسید. هوای آن در سرش افتاد که از پسران دبیس، یعنی مهارش و مضر انتقام بگیرد زیرا در سال‌های پیش مضر او را به فرمان فخرالملک دربند کشیده بود. پس به سوی آنان راند. برادر مضر و مهارش، طراد بن دبیس نیز با او بود. ابن سهلان پیش رفت تا آن دورا بیافت. مردان حیّ جماعتی از دیلم و ترکان را کشتند ولی عاقبت رو به گریز نهادند. ابن سهلان اموالشان را غارت کرد و زن و فرزندشان را اسیر نمود. پس مضر و مهارش را امان داد و طراد را نیز در جزیره بنی‌اسد با آنان شریک قرار داد.

سلطان‌الدوله از این عمل ابن سهلان ناخشنودی نمود. ابن سهلان به واسط آمد دید شهر را آشوب قرار گرفته است. جمعی را بکشت و شهر را امنیت بخشید. خبر رسید که در بغداد نیز فتنه برپا شده. عازم بغداد شد در ماه ربیع‌الآخر سال ۴۰۹ به بغداد درآمد. عیاران از آنجا بگریختند. جماعتی از عباسیان و غیر ایشان همچین ابو عبداللّه بن النعمان فقیه شیعه را از شهر تبعید کرد و فرمان داد دیلم در اطراف شهر فرود آیند. ابن سهلان با مردم و ترکان ستم از حد بگذرانید. ترکان نزد سلطان‌الدوله که در واسط بود، از ابن سهلان شکایت بردند. سلطان‌الدوله وعده داد که در کارشان نظر کند و آرامشان کرد. آن‌گاه ابن سهلان را فراخواند. ابن سهلان بترسید و به میان بنی‌خفاجه گریخت. سپس به موصل رفت و عاقبت در بطیحه جای گرفت. سلطان‌الدوله لشکر به طلب او فرستاد. سلطان‌الدوله او را از شرابی، والی بطیحه، طلب نمود. شرابی که پناهنش داده بود از تحویل او سرباز زد و لشکر سلطان‌الدوله را پراکنده ساخت. ابن سهلان نزد جلال‌الدوله برادر سلطان‌الدوله به بصره رفت. سپس رخجی پای در میان نهاد تا سلطان از تقصیر او بگذشت و ابن سهلان نزد سلطان‌الدوله بازگردید.

در این سال (۴۰۹) کار دیلم چه در بغداد و چه در واسط روی به ضعف نهاده بود و از

هرسو مردم بر آنان می شوریدند و ایشان را طاقت دفع آنان نبود. سلطان‌الدوله وزیر خود ابن فسانجس و برادرش را بگرفت و ابو غالب ذوالسعادتین حسن بن منصور را، به وزارت خویش برگزید. همچنین جلال‌الدوله، فرمانروای بصره وزیر خود ابوسعید عبدالواحد علی بن ماکولا^۱ را به حبس افکند.

عصیان ابوالفوارس بر برادرش جلال‌الدوله

سلطان‌الدوله، برادرش ابوالفوارس را امارت کرمان داد. بعضی از دیلم گرد او را گرفتند و او را تحریض به عصیان کردند. ابوالفوارس در سال ۴۰۷ به شیراز رفت و آنجا را بگرفت. سلطان‌الدوله لشکر به شیراز برد و ابوالفوارس به کرمان گریخت. سلطان‌الدوله از پی او به کرمان راند و ابوالفوارس به بست نزد محمود سبکتکین رفت. محمود او را وعده یاری داد و لشکری به سرداری ابوسعید طایی همراه او کرد. ابوالفوارس به کرمان آمد و سلطان‌الدوله از آنجا به بغداد رفته بود. ابوالفوارس کرمان را بار دیگر تصرف کرد و از آنجا به بلاد فارس لشکر برد و به شیراز داخل شد. سلطان‌الدوله بار دیگر به دفع او لشکر آورد. ابوالفوارس در سال ۴۰۸ به کرمان بازگردید. سلطان‌الدوله لشکری از پی او روانه داشت. اینان کرمان را از او بستند. ابوالفوارس نزد شمس‌الدوله صاحب همدان رفت. چه او را به سبب رفتار ناشایستی که با ابوسعید طایی کرده بود روی بازگشتن به سوی محمود نبود. سپس از شمس‌الدوله نیز جدا شد و به مذهب‌الدوله فرمانروای بطیحه پیوست. مذهب‌الدوله در اکرام او مبالغه کرد و او را در سرای خویش فرود آورد. برادرش جلال‌الدوله برای او مالی فرستاد و از او خواست که به نزد او رود. سپس رسولان، میان او و برادرش سلطان‌الدوله آمد و شد آغاز کردند. سلطان‌الدوله از خطای وی درگذشت و او به کرمان بازگردید و سلطان‌الدوله برایش فرمان و خلعت فرستاد.

شورش مشرف‌الدوله بن بهاء‌الدوله علیه برادرش سلطان‌الدوله در بغداد در سال ۴۱۱ سپاهیان علیه سلطان‌الدوله شورش به پا کردند و او را از حرکت بازداشتند و از او خواستند که پادشاهی به برادرش مشرف‌الدوله دهد. بعضی اشارت کردند که مشرف‌الدوله را گرفته در بند کنند، ولی بر او دست نیافت. سلطان‌الدوله برای انجام کاری

۱. آن ابن ماکولا که وزیر جلال‌الدوله است، ابوالقاسم هب‌الله بن علی بن جعفر عجلی نام دارد. م.

به واسطه می‌رفت، سپاهیان گفتند باید برادرت مشرف‌الدوله را نزد ما نهد. سلطان‌الدوله چنین کرد.

باردیگر از بغداد به واسطه می‌رفت مشرف‌الدوله را به جای خود در عراق نهاد. سلطان‌الدوله و مشرف‌الدوله هر دو سوگند خورده بودند که هیچکدام ابن سهلان را به وزارت برنگزینند. چون سلطان‌الدوله به شوشتر (تستر) رسید ابن سهلان را وازت خویش داد. و این امر سبب وحشت مشرف‌الدوله شد. [سلطان‌الدوله ابن سهلان را به عراق فرستاد تا برادرش مشرف‌الدوله را از آنجا براند. مشرف‌الدوله سپاهی، که بیشتر از ترکان واسط بودند بسیج کرده به جنگ ابن سهلان رفت. در نزدیکی واسط با ابن سهلان روبرو شد، ابن سهلان به واسط بازگشت. مشرف‌الدوله او را در واسط به محاصره افکند و عاقبت بر او پیروز گردید. از این پس به نام مشرف‌الدوله خطبه خواندند و شاهنشاهش خطاب نمودند. و در آخر محرم سال ۴۱۲ به نام او در بغداد خطبه خواندند.]

سلطان‌الدوله که از شنیدن ابن اخبار سخت خود را باخته بود، لشکر به اهواز فرستاد تا آنجا را تاراج کند. ترکانی که در اهواز بودند به دفاع برخاستند و شعار پادشاهی مشرف‌الدوله آشکار نمودند. سلطان‌الدوله از اهواز بازگردید.

[در سال ۴۱۲] دیلم‌هایی که در خوزستان بودند از مشرف‌الدوله اجازت خواستند که به خانه‌های خود به خوزستان بازگردند. مشرف‌الدوله اجازت داد و وزیر خود ابو غالب را فرمود که همراه آنان برود. [چون به اهواز رسید دیلم شعار پادشاهی مشرف‌الدوله آشکار نمودند و ابو غالب را کشتند]. ترکانی که با او بودند به طرادبن دبیس الاسدی به جزیره بنی اسد پیوستند اینان نتوانسته بودند از ابو غالب دفاع کنند. مدت وزارت او یک سال و نیم بود. پسرش ابوالعباس بن ابی غالب خبر یافت شادمان شد و پسر خود ابوکالیجار را به اهواز فرستاد و آنجا را در تصرف آورد.

پس از این کشمکش‌ها میان سلطان‌الدوله و مشرف‌الدوله رسولان آمد و شد آغاز کردند تا میانشان طرح آشتی افکنند ابو محمد بن مکرم از سوی سلطان‌الدوله بود و مؤید الملک الرخجی از سوی مشرف‌الدوله. قرار بر این شد که عراق از آن مشرف‌الدوله باشد و فارس و کرمان از آن سلطان‌الدوله. این پیمان صلح در سال ۴۱۳ میان دو طرف بسته شد.

استیلای پسر کاکویه بر همدان

چون شمس‌الدوله بن بویه فرمانروای همدان از جهان برفت پسرش سماء‌الدوله به جای او نشست. فرهاد پسر مرداویج بروجرد^۱ را در اقطاع خود داشت. سماء‌الدوله برفت و بروجرد را در محاصره گرفت. فرهاد از علاء‌الدوله پسر کاکویه یاری طلبید. علاء‌الدوله لشکر فرستاد و سماء‌الدوله را از آنجا دور نمود. سپس علاء‌الدوله و فرهاد به همدان لشکر کشیدند و آن را محاصره کردند و [راه آذوقه بر همدان بستند. سپاهی که در همدان بود به نبرد بیرون آمد و علاء‌الدوله به گلپایگان (جرباذقان) رفت و از سپاه او قریب به سیصد تن از سرما هلاک شدند] تاج‌الدین قوهی^۲ سردار لشکر همدان به گلپایگان (جرباذقان) رفت و علاء‌الدوله را در محاصره گرفت. علاء‌الدوله با ترکانی که در سپاه تاج‌الدوله بودند در نهان به گفتگو پرداخت و چون آنان از محاصره دست برداشتند علاء‌الدوله نیز از محاصره خلاص شد و بار دیگر به همدان آمد. سماء‌الدوله و تاج‌الدوله از همدان به نبرد او آمدند، سپاه همدان شکست خورد و تاج‌الدوله بگریخت، و علاء‌الدوله بر سماء‌الدوله پیروز شد، ولی با او چون پادشاهی فرمانروا رفتار کرد و اکرامش نمود و اموالی تقدیم کرد. آن‌گاه او و علاء‌الدوله به قلعه‌ای که تاج‌الدوله در آن موضع گرفته بود رفتند و او را محاصره نمودند. تاج‌الدوله امان خواست. علاء‌الدوله امانش داد و سماء‌الدوله را به همدان فرستاد.

چون علاء‌الدوله همدان را گرفت به دیگر اعمال همدان لشکر برد و همه را در ضبط آورد و جماعتی از امرای دیلم را که در همدان بودند بگرفت و به حبس فرستاد و بسیاری از مردم را نیز بکشت. آن‌گاه آهنگ حسام‌الدوله ابوالشکر نمود. مشرف‌الدوله نزد او کس فرستاد و شفاعتش کرد. علاء‌الدوله نیز از جنگ با او منصرف گردید. این واقعه در سال ۴۱۴ اتفاق افتاد.

وزارت ابوالقاسم المغربي مشرف‌الدوله را سپس عزل او

عنبر خادم زمام دولت مشرف‌الدوله را در دست داشت. پدر و جدش نیز چنین مقامی داشتند. این عنبر به اثیر ملقب بود. یر دولت آل بویه فرمان می‌راند و بویژه سپاهیان از او حرف شنوی داشتند. اثیر خادم سبب شد که مشرف‌الدوله، وزیر خود، مؤبدالملک

۱. متن: یزد جرد

۲. متن: الفوهی

الرخجی را عزل کند. زیرا مؤیدالملک [از ابن شعیبای یهودی] صد هزار دینار مصادره کرده بود و این یهودی از متعلقان اثیر خادم بود. چون مشرفالدوله در سال ۴۱۴ مؤیدالملک را معزول نمود، [ابوالقاسم حسین بن علی بن الحسین المغربی را به جای او وزارت داد. ابوالقاسم در مصر متولد شده بود و پدرش از اصحاب سیفالدوله بن حمدان بود که] به مصر رفت و در آنجا به مقامات دولتی رسید ولی به دست الحاکم بامرالله کشته شد. ابوالقاسم به شام گریخت و به حسان بن المفرج بن الجراح الطایبی پیوست و او را به عصیان علیه عبیدیان برانگیخت، و بیعت با ابوالفتوح حسن بن جعفر العلوی امیر مکه را در چشم او بیاراست. او نیز ابوالفتوح را به رمله راخواند و با او بیعت کرد. آنگاه از سوی مصر مالی برای حسان بن المفرج فرستادند، این مال سبب شد که همه این رشته‌ها پنبه شود. ابوالفتوح به مکه بازگردید و ابوالقاسم آهنگ عراق نمود و به فخرالملک ابوغالب پیوست. به علت ارتباطی که با مصر و خلفای شیعی پیدا کرده بود، خلیفه القادر بالله فرمان داد که فخرالملک ابوالقاسم را از خود دور کند، او نیز از نزد فخرالملک به نزد قرواش به موصل رفت و کاتب او شد ولی در آنجا نیز کارش سامان نیافت و به عراق معاودت نمود و همچنان دستخوش تقلب احوال بود تا آنگاه که بعد از مؤیدالملک رخجی به وزارت رسید. در این مقام که بود با سپاهیان روشی نکوهیده داشت. ترکان بر او و به سبب او بر اثیر عنبر بشوریدند. آن دو به سندیه رفتند. مشرفالدوله نیز با آنان همراه بود. قرواش آنان را پذیرا شد. سپس به اوانا رفتند. ترکان از کاری که کرده بودند پشیمان شدند. مرتضی و ابوالحسن الزینبی را نزد ایشان فرستادند و معذرت خواستند. اثیر عنبر^۱، تا آنان را علیه وزیر بشوراند، نوشت که ارزاق و جامگی شما در نزد وزیر است. چون ابوالقاسم خبر یافت ترسید و نزد قرواش گریخت. مدت وزارت او دو ماه بود. ترکان نزد مشرفالدوله و اثیر عنبر آمدند و آنان را به بغداد بازگردانیدند.

وفات سلطانالدوله در فارس و پادشاهی پسرش ابوکالیجار و قتل ابن مکرم
سلطانالدوله ابوشجاع بن بهاءالدوله، فرمانروای فارس در شیراز بود. ابو محمد^۲ ابن مکرم زمام امور دولت او را به دست داشت و او را دل با ابوکالیجار بن سلطانالدوله بود،

۱. متن: ابوالقاسم

۲. متن: محمد بن مکرم